

۸۷۱
 ۷۵

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰

نمره

۱۱

۹۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰

نمره

$$\frac{AYI}{VU}$$
[illegible]

۹۷۳

$$\frac{1}{5}$$

در حقین لفظ

سما غانه
عبد الله بن

اولیات
کدی نصر
در شهر

در شهر
در شهر

حکمت نطق و کسوت عقل برین گردانید
ولقد کرمنا ای آدم و حملنا هم
فی البر و البحر و در روز معدود و معبر
که عتبه رشتش بجا و عتبه عتبه
نوشته ای بنویس و عتبه بن عتفه
بسطه صلح و برآورد و اولاد و عتبه
در درج ولایت و امامت و کرامت خلافت
و اولاد ولایت و کرامت و امامت
و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت
ایست می منزل هارون من موسی
بسی سلطان کلاویا و برهان الاتقیاء
لافتن امر المؤمنین و المؤمنات
اسد العادل عالم کل عالم مطهر العیوب
مطهر العیوب عالم کل عالم مطهر العیوب
المهدی صلوات الله و سلامه علیه

۸/۱۵
۲۰

اجمین اما بعد بنا بر ترتیب و تالیف
 بعضی اجاب فی حق قرین العایدین و تمام
 در صفای و در ترقیم حل خرد استعدا
 نزد ما از تعلیم و شرح این کتب مدد و کمال
 و تقوا را موجب تحصیل کمال فی علم
 و تقوی و اوقاف و کمال فی علم
 علمی و جانشین خلافت و تشریف از حد
 مدتی جان بخش و تشریف از حد
 روان و در است عاقله را از حق فقط
 سائنس سبب تزیین و تزیین و تزیین
 از احکام و تشریف از حد و تزیین
 طبع و خیال و در تشریف از حد و تزیین
 معرفت و تشریف از حد و تزیین
 محفوظند و از تشریف از حد و تزیین

قراین

قراین استقامت محفوظ و قوت و قوت
 از افتاح عقود مشکلاتش مفاتیح تفتح
 قلبی است و قوت طبیعیه از تندرستی و تندرستی
 صورت نشو و نما و تندرستی و تندرستی
 که اگر در سموات اطلعت باید بطاعت
 و خلقی کرم با صلح معرو و سازند
 و این تالیف تشریف از حد و تزیین
 تشریف از حد و تزیین و تزیین
 و چهار باب و خاتمه و تزیین
 ایوان و تزیین و تزیین
 مقلد و تزیین و تزیین
 بر طبع و تزیین و تزیین
 و تزیین و تزیین و تزیین
 مخزن وضع احکام و تزیین
 در جات و حالات و طبع و تزیین
 تشریف از حد و تزیین



که اکبت اما عالم کون و فساد است
 از غنا مراد به و بر یک از غنا مر
 بسط آن یعنی بالافزودن آنرا بخلاف
 نادر آن خفیف مطلق خوانند یعنی
 حرارت و یسوت است و لازمه حرک
 و عمل و کشف و اضطراب و شتاب
 و طبع و حرکات سریع و استعلا و
 استماع و استعلا و استعلا و تنویر
 و تحریر و اختلا و تحریر و تحریر و تحریر
 و ضیاء و مادی و غیر معا و است
 محط است بر سار غنا مر اما که در علم
 غنی هو است و او را خفیف یا
 ضافه نامند و محض است که نادر است
 و مقتضای حرارت و طبع و لازمه
 تحلیل و تحلیل و افشای و شکافتن
 و بر کنن

طبخ

انجلی

در سار غنا مر
 در سار غنا مر
 در سار غنا مر

و بر کنن و انقلاب و اضطراب و
 تلیس و غضب و تصورات غیب و غیر
 و خوف و تحریف و ظرافت و تشکیک
 تشویر و ارباب و خفت اعدا است اما
 غنض هم اب است که مقولش خوف که
 هو است و مستغرق برودت و رطوبت
 و مقضای رعوت و ثبات و صفا
 و اختلا و دخل در صلیبیت غیر تام و اتصال
 و سهولت با عدال و ترتیب انچه بماند
 انس بود و ان عمفر را ثقیل بالاضافه
 خوانند غنض چهارم خاک و محض است سار
 غنا مر است و لازمه برودت و یسوت است
 و فاعل قیض و استک و حفظ اجساد
 و استسکی و حلم و قناعت و کدورت و تحلیل

حری از غنضیت و سار غنا مر
 او از غنا مر

4
 حری از غنضیت و سار غنا مر

اب رسته لازم است تقدم منوبات و در
 ترانیه و ظهور ای انب و سبک تر از عصب
 بر وجه نافع و چون ازین منبت ترقی کند لازم
 بر عدم برودت و سبب ترانیه که بگویند تصاد
 و ضعف منسوب است و ازین منبت لازم عدم وجود
 اوت و چون ازین درجه نزار قنای یابد
 لازم است تقدیم برودت ترانیه و حرارت ناز
 و ضعف سبب لغز و است بر ظهور در قول
 الیه ترانیه و عدم منسوب که تاریه بر وجه مضر
 اما ترانیه منبت است که ازین نقطه حق سیم است
 تحرک نزاری بلا شبهه سبب عدم شود و برودت
 مضاعف شود که عین مائیت به خاک
 سیم است می شود در عین و چون ازین منبت
 شود و خبر موصل که لازم است خود
 نایب خبر به موصل که برودت با حرارت

اعتماد پذیرد و در طبع باز مانده که عین
میوانست که وجود این نقطه مع است یا میوان
در عرض و چون افعال بخیر اول گفته ظاهر
و طبع با وجود میوانست باز موقوف شود
حرکت باز مانده که عین مایه است و باز است
و این نقطه نیز مع است تا باز ششم در این صورت
لازم است بر عدم افعال تر است و تبدیل
فعل وی با فعال باز است و چهارم شبهات
و سایر حرکات بر این طریق است اما حرکات
نقاط منقسم می شود بنام و غیر نام و باز
این حرکتی منجر میشود بر سه گونه حرکت اول
انتهای نقاط است در غیر مرکز خود است و این
صورت فخری میزد و این دو صورت را نام نیز
خوانند حرکت ثالث جهت نقاط است در خارج خود
نکته ای که در این صورت است که در این صورت
نکته ای که در این صورت است که در این صورت

در امور مالی

در کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

در امور مناسب اخراج ان بود بدلیل
عدم مضرت بود و محسوس و خود آن
ثبات و دخل در امور ثباته اولی و ثانی
و زکال منفعت مشترک باشد با آنجا خارج
خروج و عدم ثبات پس هرگاه مقصد از
خروج سرعت و عدم دخل و ثبات بود
بدلول مستحق که و نیز که منسوب از ضمیر محض
خروج باشد آن نیز وجه حصول نبوده و اگر
مقصد بود اما اگر شکل از شکل خارج یا
منقلب اجزات شود اگر چه دخل یا ثبات
بود بدلیل خروج و عدم دخل و ثبات بود
و بخلاف این صورت نبوده حکم بر خلاف مانده
اما اصل حکم اشکال خارجی را مطلقاً خارج

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

دولت علی محمد خان
مظفر آبادی
در روز جمعه ۱۲ محرم الحرام ۱۰۸۵

دانش و هوایی را مقلد و یا بی دلیل
و خالی را ثابت و ناری و هوایی نیست
بسی و ترابی نیز عین با و علی حق ناری
ی مرکب اند از ترکیب مقلد که احد
کس فرقی است مطلقا و چون مقلد
بازی مفرغ شود از اتم اجزا حکم مقلد
و ثبوت کند تخصیص که نتیجی موافق طریقی
نموده باشد در تحت الطبع اما اگر مقلد
ناری یا یابی از بازی با هوایی مرکب شود
حدوث را ناقص نماید حل را بطلان و
اختلاف عدم ثبات نماید و بنابر یاد
خاک نیز لازم آن صورتی است که نظر
نماند در وسط الطریق شکل نتیجه که تر
حت العنصر موافق توافقی است یا یابی
اگر حدوث موافق بود دلیل صدق وجود

و ثبات آن امر بود و اگر خیاخی متباین
باشد بدلیل مذکور موقوف شود و یابی
چون نقطه در مرکز یو افی المیزان بشکل موافق
المیزان آنها باشد و لا شک مقاصد با تمام حاصل
شود و صدق ثبوت و عدم کذب آن امر
بود و محسوس خلاف این صورت حکم بر عدم
صدق و وجود کذب کند المقصد کافیه
که فقط در یک صورت دلیل حصول مقاصد
و چون حکم ظاهر انقلاب نماید دلیل عدم آن
باشد یا عکس پس ضرورت در هر صورت که باشد
محتاج به انقلاب از در مل اصل و انقلاب
استحالی که و احمد در خانه منسوب به غیر مقلد
مؤد و بحسب سعاد و بحسب طبع و فرقی و عمل
فوق المراد و الاضرب نماید و از احداث احکام
کلی یعنی استنباط نماید و حصول انقلاب غیر
مطلوب خواهد بود

و ثبات
و ثبات

و ثبات آن امر بود و اگر خیاخی متباین
باشد بدلیل مذکور موقوف شود و یابی
چون نقطه در مرکز یو افی المیزان بشکل موافق
المیزان آنها باشد و لا شک مقاصد با تمام حاصل
شود و صدق ثبوت و عدم کذب آن امر
بود و محسوس خلاف این صورت حکم بر عدم
صدق و وجود کذب کند المقصد کافیه
که فقط در یک صورت دلیل حصول مقاصد
و چون حکم ظاهر انقلاب نماید دلیل عدم آن
باشد یا عکس پس ضرورت در هر صورت که باشد
محتاج به انقلاب از در مل اصل و انقلاب
استحالی که و احمد در خانه منسوب به غیر مقلد
مؤد و بحسب سعاد و بحسب طبع و فرقی و عمل
فوق المراد و الاضرب نماید و از احداث احکام
کلی یعنی استنباط نماید و حصول انقلاب غیر
مطلوب خواهد بود

و ثبات آن امر بود و اگر خیاخی متباین
باشد بدلیل مذکور موقوف شود و یابی
چون نقطه در مرکز یو افی المیزان بشکل موافق
المیزان آنها باشد و لا شک مقاصد با تمام حاصل
شود و صدق ثبوت و عدم کذب آن امر
بود و محسوس خلاف این صورت حکم بر عدم
صدق و وجود کذب کند المقصد کافیه
که فقط در یک صورت دلیل حصول مقاصد
و چون حکم ظاهر انقلاب نماید دلیل عدم آن
باشد یا عکس پس ضرورت در هر صورت که باشد
محتاج به انقلاب از در مل اصل و انقلاب
استحالی که و احمد در خانه منسوب به غیر مقلد
مؤد و بحسب سعاد و بحسب طبع و فرقی و عمل
فوق المراد و الاضرب نماید و از احداث احکام
کلی یعنی استنباط نماید و حصول انقلاب غیر
مطلوب خواهد بود

مقامه

وہ

و مقصود و مشاء آنها بود و نیز
بنا بر آنست که این بود و همچنین نسبت
و مشاء آنست که حال را امری باشد و نسبت احکام
و چون این مناسبات و مشاءات و سلا و حرکات
عقرب متصور گردد و ملائکه احکامش تصدیق
اوقات و نیز نقاط را حرکتی چند نسخ نمود
که مشتمل بر گذشت بود و چون مقصد از امور
شاق باشد و حرکات و اوضاع را ملی و کثرت
برصوبت کند آن مقصد بر آید و اوضاع را
مشاء بر آید و بود و چون مراد از حرکت
و استخراج و طلب بود و نسبت به آنها
بود استقامت نیز اگر مراد از آن بود و
بی دفعه مقصد بر آید و وجه حسن و اتم
اما نقاط را حال چند است در اصل حرکت و
این انقسام می باید بر سه وجه پنجم و چهارم را

الصلوات على محمد وآله
وآل محمد الطيبين

مارکس و انگلس
۱۸۴۵ء
۵

میرزا کاظمی مدظلہ العالی
میرزا کاظمی مدظلہ العالی

مسعود خوانند و این استهای نقطه است که اگر اعلا
 نسبت که خود خواند و این استهای نقطه است که اگر اعلا
 اولی و هر صورت که باشد این با این نوع
 حد نقطه خوانند چون استهای ترقی نقطه که خود
 و نوع ثالث را مینویسند و این استهای نقطه
 است در هر که از این نسبت بخانه خود و گاه
 باشد که مینویسند بطریق مسعود و آنکه شود چون خود
 آنکه در بخانه بنویسند یا آب کانه حال و مسعود
 بر سبیل مسعود باشد و چون نسبتی شد و آن
 با نش و خاک با آب و مسعود بر بطریق مسعود
 میکنند چون استهای آب با روغن استخوان یا
 در بعضی محال مینویسند و در حصول این نسبت
 بود و گاه مینویسند بطریق اولی بود و این حالت
 در محال است که بشود و این خواهر بود و آن است
 المقصد و ثبوت حالات اشکال و این که گفته
 و غیره

این استهای نقطه است که اگر اعلا
 نسبت که خود خواند و این استهای نقطه است که اگر اعلا
 اولی و هر صورت که باشد این با این نوع
 حد نقطه خوانند چون استهای ترقی نقطه که خود
 و نوع ثالث را مینویسند و این استهای نقطه
 است در هر که از این نسبت بخانه خود و گاه
 باشد که مینویسند بطریق مسعود و آنکه شود چون خود
 آنکه در بخانه بنویسند یا آب کانه حال و مسعود
 بر سبیل مسعود باشد و چون نسبتی شد و آن
 با نش و خاک با آب و مسعود بر بطریق مسعود
 میکنند چون استهای آب با روغن استخوان یا
 در بعضی محال مینویسند و در حصول این نسبت
 بود و گاه مینویسند بطریق اولی بود و این حالت
 در محال است که بشود و این خواهر بود و آن است
 المقصد و ثبوت حالات اشکال و این که گفته

و غیره و این که گفته اند و این استهای نقطه است که اگر اعلا
 نسبت که خود خواند و این استهای نقطه است که اگر اعلا
 اولی و هر صورت که باشد این با این نوع
 حد نقطه خوانند چون استهای ترقی نقطه که خود
 و نوع ثالث را مینویسند و این استهای نقطه
 است در هر که از این نسبت بخانه خود و گاه
 باشد که مینویسند بطریق مسعود و آنکه شود چون خود
 آنکه در بخانه بنویسند یا آب کانه حال و مسعود
 بر سبیل مسعود باشد و چون نسبتی شد و آن
 با نش و خاک با آب و مسعود بر بطریق مسعود
 میکنند چون استهای آب با روغن استخوان یا
 در بعضی محال مینویسند و در حصول این نسبت
 بود و گاه مینویسند بطریق اولی بود و این حالت
 در محال است که بشود و این خواهر بود و آن است
 المقصد و ثبوت حالات اشکال و این که گفته

طریق وضع در این
 نسبت
 این استهای نقطه است که اگر اعلا
 نسبت که خود خواند و این استهای نقطه است که اگر اعلا
 اولی و هر صورت که باشد این با این نوع
 حد نقطه خوانند چون استهای ترقی نقطه که خود
 و نوع ثالث را مینویسند و این استهای نقطه
 است در هر که از این نسبت بخانه خود و گاه
 باشد که مینویسند بطریق مسعود و آنکه شود چون خود
 آنکه در بخانه بنویسند یا آب کانه حال و مسعود
 بر سبیل مسعود باشد و چون نسبتی شد و آن
 با نش و خاک با آب و مسعود بر بطریق مسعود
 میکنند چون استهای آب با روغن استخوان یا
 در بعضی محال مینویسند و در حصول این نسبت
 بود و گاه مینویسند بطریق اولی بود و این حالت
 در محال است که بشود و این خواهر بود و آن است
 المقصد و ثبوت حالات اشکال و این که گفته

و در این دایره و در میان آن این یکس از این
حلیه می دایره بود که و اوضاعش نظری
استقامت نیست بلکه دو ابراهیم است و از ضلع
لطاف و ضلع این دایره آنست که ارباب
در عده غاصر و مروت و لیاقت حدود و جهات
مساوی اند و از اینک است که کمال محراب
مساوی خبر از اتمراق فیض الدل افاضات شود
که نهان اصلی دایره است و طریقی مغیر کمال
غاصر مقصود است بمعنای هم و آنچه از اشاره
متجا و ز شود اشاره طرح نماید و آنچه از اشاره
مواقی نسکن آن شکل است برین گوئی مقصود
و نیز در یکس از این دایره و در میان آن
و حال دایره و متوال و عدد و کمال محراب

دارد خدایا
انت بعد از او

منزل

مضروب است و از مجموع اعدادش نرود به شانزده
طرح کند باقی عدد خانه باشد و دایره است
دایره است
اما تکس که بطریق است
و طریقت خانست که معنای اسم اقتدار
نامند و طرح همان بطریق دایره کبرج است
و دایره است
و قاعدت بر طبق اسم است و مجموع اعداد
ده است پس اشکال را مادم سکنی توان
داد و باقی تحت نظم طبیعی مطهر سازند و شکل
مشترکه را از آن ششم طرح نمایند که نصف
دورات و دایره است
اما تکس حرف که مسامت برابره صورتش

۱۰۰
 ۹۰
 ۸۰
 ۷۰
 ۶۰
 ۵۰
 ۴۰
 ۳۰
 ۲۰
 ۱۰
 ۰

[illegible]

و باقی اسکا را با مقتضای سنجش طبع و عروق
 و بازناسکال است نرزه کانه را مقتضای سنجش طبع و عروق
 و در اول ناری اندوختنی با دوی و باقی اسکا را
 و در آن حال که در وقت سرنگ از اسکا را شتر که
 اخذ است و اتفاقا گفت و در مکتبه لیکن
 آنچه در طبع اعلی بودی که در مکتبه لیکن
 با شکل از دوی که در مکتبه لیکن که در مکتبه
 از ناری و آنکه در مکتبه لیکن که در مکتبه
 اما بجز کل اتفاقا گفت و در مکتبه لیکن
 باری است لازم است بلی و منسوب و در اول
 با شکل از ناری که در مکتبه لیکن که در مکتبه
 هو انتب ناری معلوم پس نسبت دوی ناری
 و انتب است و فیصله مخفف فی معلوم است و
 استقامت هو انتب ناری که در مکتبه لیکن که در مکتبه
 افعال دوی با خراج و از مکتبه لیکن که در مکتبه

و در مکتبه لیکن که در مکتبه
 و در مکتبه لیکن که در مکتبه

و آنکه از اسکا را با مقتضای سنجش طبع و عروق
 هو انتب ناری معلوم پس نسبت دوی ناری
 و انتب است و فیصله مخفف فی معلوم است و
 استقامت هو انتب ناری که در مکتبه لیکن که در مکتبه
 افعال دوی با خراج و از مکتبه لیکن که در مکتبه

و در مکتبه لیکن که در مکتبه
 و در مکتبه لیکن که در مکتبه

المقصود به اینکه هر یک از اینها باید که روی آن
 و هر یک را منزه است چنانکه سبق ذکر یافت و از
 وجود هر یک در آنجا مشخص شود و هر دوازده
 لازم که حرکت پس نماند علی چهارم که حرکت
 شود و از حرکت چهار چهار که عقد هر یک که
 شانزده هر که از اجزای آن شود و هر یک که
 علی اثر حرکت چنانکه اول و دوم و سوم و چهارم
 بعضی لغت نام است و دوم و ششم و
 دهم و چهاردهم و بیست و یکم و بیست و
 یازدهم و بیست و دوم و بیست و سوم و
 بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و
 ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و
 بیست و نهم و بیست و دهم و بیست و یازدهم
 هر که از اینها حرکت شود و حرکت عمود بر حرکت
 کیفیت دیگر از آنکه حرکت است که استقامت
 حالت دیگر از اجزای آن شود و چنانکه نقطه با چهارم
 حار و سرد و بالا و پایین
 نزول

مگر از آنست

نزدول نمود و درین حرکت موجب ضعف حرارت
 و رطوبت شد و چون بار دوم آمد مسلم
 ناقص شد و در حرارت و رطوبت که درجه
 رطوبت شد و چون بیستم آمد لازم است
 ضعف رطوبت شد و از رطوبت و کسب اندک
 با حرارت و ظهور رطوبت بر وجه نافع
 فی آنجا که چون نقطه متحرک شود نظر نمایند
 در سه آیه که این متحرک تا آنها میرسد و
 احکام بر طبق مذکور گویند و این ضوابط
 در ذات اشکال نیز منظر است چون شکل
 در خانه واقع شود کیفیت مختلف آن شکل
 نسبت باین خانه تعدیل پذیر شود و طبع آن
 موافق با زمانه چنانکه حضرت محقق در بحث
 ماضی و هشتم بیان فرموده اند که هر چه
 از حرارت و رطوبت باقی بماند در حرارت خانه معدوم
 می شود

در این کتاب

در این کتاب

۹ شود و در طریقت متعاف گردد و این صورت را
 معارضه شکل نامند و در سایر اشکال هم اگر
 این وجه صادق است المقصد در بیان
 این انقلاب رمل اما انقلاب مخصوص تقدیری
 نهادت ظاهر و باطن رمل نیست بیکشت
 ۹ سعادت و محنت پس در هر دو اوقات محنت
 با انقلاب حاصل میگردد و خوش ترینی اوضاع
 آنست که نایز نهم رود و فاکر اول
 مثل این جهات $\begin{matrix} \nearrow \\ \searrow \\ \rightarrow \\ \leftarrow \end{matrix}$ به اشتراک
 شکلین بسط و تحویل آنرا و فمب عطفه است
 شود که شکل میزان رملی است و چون انقلاب
 مانند کسب قدرت با جهات $\begin{matrix} \nearrow \\ \searrow \\ \rightarrow \\ \leftarrow \end{matrix}$ است
 و این افغان $\begin{matrix} \nearrow \\ \searrow \\ \rightarrow \\ \leftarrow \end{matrix}$ است
 این اشکال موجود شود و به $\begin{matrix} \nearrow \\ \searrow \\ \rightarrow \\ \leftarrow \end{matrix}$ است
 و هر یک از این نقاط هر که خود آید را بنیم
 ۹

با اول و فاکر از ششم هشتم و نهم و رمل
 محمد رت را با رمل اول نیک دهند و خط
 اگر شکلی که در خانه مقصد و اول است
 ۹ و در رمل موافقت نمود و اگر خلاف
 سعادت و خوش و قریح و در حل و قی
 عسری فوالم را و الا از رمل شکلین
 اعداد نامند و احکام کلی فوقی
 آن شکل گونه المقصد را که در اشکال
 سازده گانه که در میزان می آید مخفی
 اند و این اشکال $\begin{matrix} \nearrow \\ \searrow \\ \rightarrow \\ \leftarrow \end{matrix}$ به اشتراک
 اما شش آنکه که قابل اند که اینها را قابل
 و تمیز کال میزان جابجایی و یا عدم
 نقطه ساقط سازند و لهذا اصوات خوانند
 طریقی را بجهت کثرت حرکات نقاط و اختلاف
 در وضع متممات متغیر اند و او را محمول
 ۹

در هر دو جهت دارد
 پس غنی آن دو جهت را
 ۹

در مشابیهات نیز بدین نوعی عمل
 در سیر نقطه خاک که در می ریزند و آن
 رمل را قلب نامند بی شبهه جات رمل
 اول نسبت بر رمل قلب شده است
 بود و خاک که در صورت رمل زود نم
 نار از دوم چهارم و باد با اول منتهی شد
 و خاک از هفتم به نهم رطوبت نمود و صورت
 اشیاء اینست چنانچه در
 و چون قلب نمودیم این اشیاء لازم آمد
 به حالت شایسته که
 خاک که نار از ششم به نهم رفت باز در
 شبهه نقطه رمل نار از اول است بر رمل
 و نمائیم به نهم رمل نمود و آن از چهارم به نهم
 و خاک از ششم با اول چه آب باشد در حرکت
 و خاک از ششم با اول چه آب باشد در حرکت
 و خاک از ششم با اول چه آب باشد در حرکت

در مشابیهات نیز بدین نوعی عمل
 در سیر نقطه خاک که در می ریزند و آن
 رمل را قلب نامند بی شبهه جات رمل
 اول نسبت بر رمل قلب شده است
 بود و خاک که در صورت رمل زود نم
 نار از دوم چهارم و باد با اول منتهی شد
 و خاک از هفتم به نهم رطوبت نمود و صورت
 اشیاء اینست چنانچه در
 و چون قلب نمودیم این اشیاء لازم آمد
 به حالت شایسته که
 خاک که نار از ششم به نهم رفت باز در
 شبهه نقطه رمل نار از اول است بر رمل
 و نمائیم به نهم رمل نمود و آن از چهارم به نهم
 و خاک از ششم با اول چه آب باشد در حرکت
 و خاک از ششم با اول چه آب باشد در حرکت
 و خاک از ششم با اول چه آب باشد در حرکت

در مشابیهات نیز بدین نوعی عمل
 در سیر نقطه خاک که در می ریزند و آن
 رمل را قلب نامند بی شبهه جات رمل
 اول نسبت بر رمل قلب شده است
 بود و خاک که در صورت رمل زود نم
 نار از دوم چهارم و باد با اول منتهی شد
 و خاک از هفتم به نهم رطوبت نمود و صورت
 اشیاء اینست چنانچه در
 و چون قلب نمودیم این اشیاء لازم آمد
 به حالت شایسته که
 خاک که نار از ششم به نهم رفت باز در
 شبهه نقطه رمل نار از اول است بر رمل
 و نمائیم به نهم رمل نمود و آن از چهارم به نهم
 و خاک از ششم با اول چه آب باشد در حرکت
 و خاک از ششم با اول چه آب باشد در حرکت
 و خاک از ششم با اول چه آب باشد در حرکت

اولی مرتبه اما حرکت اول معتبرست و اندام
المقصود در این شیر این نقاط بنال است
که اگر در بروج یا سایر تهری و در طالع
خاکه نقطه را از مرکز بنواگذرد و یک قوس
حرکت بنواگذرد قوت حیوان شود و چون
از این مرتبه تزل نماید تربیت قوت طبعی
گردد و موجب تولد حقوق نباتات شود و چون
تغیرات خاک رسد یک حیوان نماید که سفید
خوهر معادن شود و اگر حضرت محقق فرموده
که میولای که در طالع گذرد و بنوع دیگر است
چه میولی نزد ملک شمشیر که باشد میان
دو شمشیر محب فرط عارضه خاک که چون حیوان
غالب شود و نیاز و طبیعت و رویت برآید
آب را منجمد سازد و فروده گردد و چون آب
مخلوط بخار شود صورت انبساط آید و این
در این امر که در میان این دو حرکت
و معادن است

باقیه
 رکات غیر تام خوانند که مدت مقدمه حفظ
 صورت خود کنند و هر رکات تام بر خط
 این نود و آنکه فرموده که هر یک از این نقاط بیاض
 بر چکی و مغزی خاکه نادره چون سحر شود
 صحر از نزدیکی بود مقدم است که نادره چنان است
 و باز شکل مستطی به منسوب است با فاف نام دارد
 ضمیر از منومات و دلوکات بدو در و باز
 فرموده که چون این دو نقطه متحرک شوند یکی
 تصدیق مال باقی کند و یکی منقبض می
 که آنجا ضعیف شود صورت ماضی بود این
 معلوم است که ماضی با قاطب است ضعیف
 نقطه و میل سقوط است و مکی این نقطه را
 حکم سقوط از میزان طرح کرده اند و حکم از
 نقطه مستقبل کنند و آنکه فرموده که این
 نقطه در اول حکم از احوال ماضی است
 در خط

[illegible]

20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

از سیم و نه در سیم باشد با جود هم او و چهارم
 دلیل امکان جهات در سیم حصول مقابله بود
 و اگر در سیم باشد یعنی از مقابله بود
 افند و اگر لکن نقطه با نقطه است از سیم
 و نه در سیم و مقوم باشد از مقابله بود
 بر آید و اگر طایف در سیم و نه در سیم
 کفی نرود بود و اگر بر خلاف این بود دلیل
 عدم مقصود بود و نه از جمله در سیم
 اعتدال بقا طریقی باشد و است میسر
 السواء باشد چنانکه است در سیم باشد
 و صورت است که در اول است که در سیم
 و ضعف بود و در سیم که در سیم
 عدم الوجود باشد و چون نرود سیم
 مقصود باشد با وجود آب و لالت
 کند

از سیم و نه در سیم باشد با جود هم او و چهارم
 دلیل امکان جهات در سیم حصول مقابله بود
 و اگر در سیم باشد یعنی از مقابله بود
 افند و اگر لکن نقطه با نقطه است از سیم
 و نه در سیم و مقوم باشد از مقابله بود
 بر آید و اگر طایف در سیم و نه در سیم
 کفی نرود بود و اگر بر خلاف این بود دلیل
 عدم مقصود بود و نه از جمله در سیم
 اعتدال بقا طریقی باشد و است میسر
 السواء باشد چنانکه است در سیم باشد
 و صورت است که در اول است که در سیم
 و ضعف بود و در سیم که در سیم
 عدم الوجود باشد و چون نرود سیم
 مقصود باشد با وجود آب و لالت
 کند

منبر از در اطمینان و اطمینان منبر
قال الحق ان الله ما در عالم منبر شود
ایضا می باشد و طبع و در عالم منبر
انکه مظهر خود رسیده و کار را در دست
نموده اند و کار را در دایره منبر
در طبع و در دایره منبر و در دایره منبر

اگر از عالم منبر
ما در دایره منبر
مانده از عالم منبر
مرکوبه

خط عظم بود و از ابرو منبر
تاریک بود و از ابرو منبر
چون ای خط و در دایره منبر
را خطی که منبر بود و در دایره منبر
چند خطی که منبر بود و در دایره منبر
چون ای خط و در دایره منبر
را خطی که منبر بود و در دایره منبر

از دایره منبر
از دایره منبر
از دایره منبر
از دایره منبر

از دایره منبر
از دایره منبر
از دایره منبر
از دایره منبر

منبر از در اطمینان و اطمینان منبر
قال الحق ان الله ما در عالم منبر شود
ایضا می باشد و طبع و در عالم منبر
انکه مظهر خود رسیده و کار را در دست
نموده اند و کار را در دایره منبر
در طبع و در دایره منبر و در دایره منبر

خط عظم بود و از ابرو منبر
تاریک بود و از ابرو منبر
چون ای خط و در دایره منبر
را خطی که منبر بود و در دایره منبر
چند خطی که منبر بود و در دایره منبر
چون ای خط و در دایره منبر
را خطی که منبر بود و در دایره منبر

از دایره منبر
از دایره منبر
از دایره منبر
از دایره منبر

از غم محله علم و ادب است مطابق نظر من
حاکم سال پس آن باد و اسطه و میان
باد و خاک است فعل هو آنست که جو
برودت از آن ساخنند و بخار از آن
و باز میان هو و خاک است اسطه حاکم
یونان را خاک استند و لو را سید و کور
از هوا اخذ نماید بخار را ساند تا با کله
سحر اعتدال بود و کلمات اعتبار
السیما علیه چون باد در کیم مانند گل
متغیر و قابل بود و در این صورت که
در بر آن خود باشد دلیل بر عجز هو است
نموده ام

نور حسن احمد
مدرسہ اسلامیہ
لاہور

[illegible]

۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

قصه مار و درویش

[illegible][illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written on aged, slightly stained paper.

از مامورین
اداره اوقاف
کرام الله
موفق
دولت
چهارم
عزیز

عن قراته تقوم مدلوله و سبب ناری
روحه مض و خضع جزو غیر شد و طبع
سطن بر حال تیر اند مع افکار و طبع
و انبیا حاصل ای که ازین جا میسر بود
فیض احد است در عدم ابوار و محسوس
ایش و غده بلو اکبر و مدون سقایی
و فزانی و تند تر ضیاء نبات و اکبر
بود بعد و خفا و همان سطن از اجار
علاجه که وسطه و ای سوره بود و ای
دری غیر دلاله و خف و مذکور کند و خود
و سرن آوردن حرا و جبال و طبع
و نه در شدن فزانی و افکار و تنه و ساراکا
و ملک ملک صاحب کس و مدون و معرف
علاجه چون ای که ازین جا میسر بود
و خود و ابوالام است رفقا و عدم سقایی

[illegible]

حوں

و چون ای رمل را قلبت بند بفع بنار
به ایهات قد غلبت ایهات دیگر صورت
بند بر موالی فی ذلک بر وجهی که ندارد
هم ایهات ماضی وجود و ایهات عارضی
لوی بر کار ما وجودنا در درجی خاص
خصوصیت چند است که اگر لفظ ایهات
بود با وجود آن عدم خاک را که بگوید
علا و ایت و کثر عیش و لغو و موهل
اما اگر لفظ ایهات در این از اخبار
غایب و کف و هدایا فایده و شایع باشد
و اگر از ادوات و اشیاء بگویند مانند اما
ای لفظ از این است که با آن همه اعمال
مانند که کسب و کثرت و حسن و جمل
این لفظ از هر قسم آید و با از جهات
و در هر صورت که در این لفظ
و در این ایهات فی ذلک

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در انداختن کافور در چشم
 و فرود نماندیده از دم فرو آید و
 سر و بزم مبدل شود و رسول در آید بر سطحه
 و اختیار علاج شود و اگر در این وقت
 نقطه خاکی از دم آید که از رخسار جدا
 جمع و هم عکس شود و اختیار تو خراب
 آید و اگر نقطه که از دویم آید در اصل
 صورت در رسم بود و در عین صانع
 سودا در همه جای غریزندان و در کلا
 جمع و هم عکس چون این نقطه در این موضع
 با یکدیگر که با او نباشد و مانده بود
 بدو و اگر نقطه با او نبود چون در
 این حالت چون در این حالت که در این
 موضع بود لا ینک از همان جمع
 نموده و در کلا سر و روبرو و در کلا
 باشد اما کار که در تر و تر و تر و تر
 در سطحه بار در چشم
 در سطحه بار در چشم
 در سطحه بار در چشم

در انداختن کافور در چشم
 و فرود نماندیده از دم فرو آید و
 سر و بزم مبدل شود و رسول در آید بر سطحه
 و اختیار علاج شود و اگر در این وقت
 نقطه خاکی از دم آید که از رخسار جدا
 جمع و هم عکس شود و اختیار تو خراب
 آید و اگر نقطه که از دویم آید در اصل
 صورت در رسم بود و در عین صانع
 سودا در همه جای غریزندان و در کلا
 جمع و هم عکس چون این نقطه در این موضع
 با یکدیگر که با او نباشد و مانده بود
 بدو و اگر نقطه با او نبود چون در
 این حالت چون در این حالت که در این
 موضع بود لا ینک از همان جمع
 نموده و در کلا سر و روبرو و در کلا
 باشد اما کار که در تر و تر و تر و تر
 در سطحه بار در چشم
 در سطحه بار در چشم
 در سطحه بار در چشم

و بحث ما در اینم ذکر یافت اما چون
 خانه منتهی شود ما و حدود ما عدم الوجود
 نشود و سوت و عوارضه با برودت
 و رطوبت خانه اعتدالی پذیرد و هوا
 که جابر حرارت است باز خانه را کثیف
 حرارت که عین غایت است باز خانه را کثیف
 آن کار را از حیرت عدم در وجود میسوزد
 و دلایل گریز و خروج غایت از اسباب از
 تنوعات و مدلولات از خانه و آنکه
 در کرم و توخیک مشروط است که عدم است
 آید و آنکه اگر کار میسوزد و در خانه
 بر عدم وجود غایت خاک درین خانه
 غرض و جهت لهر و اگر صورتی بر
 بود غایت تردد و تنفس خاک بود مالک

و در این کتاب
 از کتب معتبره
 در این باب
 نوشته شده است
 که در این کتاب
 از کتب معتبره
 در این باب
 نوشته شده است

نقطه بار در زمین
 از کتب معتبره
 در این باب
 نوشته شده است

و بحث ما در اینم ذکر یافت اما چون
 خانه منتهی شود ما و حدود ما عدم الوجود
 نشود و سوت و عوارضه با برودت
 و رطوبت خانه اعتدالی پذیرد و هوا
 که جابر حرارت است باز خانه را کثیف
 حرارت که عین غایت است باز خانه را کثیف
 آن کار را از حیرت عدم در وجود میسوزد
 و دلایل گریز و خروج غایت از اسباب از
 تنوعات و مدلولات از خانه و آنکه
 در کرم و توخیک مشروط است که عدم است
 آید و آنکه اگر کار میسوزد و در خانه
 بر عدم وجود غایت خاک درین خانه
 غرض و جهت لهر و اگر صورتی بر
 بود غایت تردد و تنفس خاک بود مالک

و در این کتاب
 از کتب معتبره
 در این باب
 نوشته شده است
 که در این کتاب
 از کتب معتبره
 در این باب
 نوشته شده است

[illegible][illegible]

۹ در اربعه کلاطه
از جود خداوند رضی و من
که عقد دارد باشد
که طه را اول و دوم و سوم
و چهارم ۲

و در کتب دیگر
۹ طه را اول و دوم و سوم

نمرازدودت باز رو کند و او را سرور
 نشسته است یکی بنشیند و چون نشست
 نقطه صرا درین خانه جان بسته است در
 آب در یک سبب بقوت بود و این نقطه
 قوت است که اندر فعل بود از آنکه نقطه درین
 با هوای ابر است و در فعل و اثر نقطه هوای
 در فعل و اثر است که از آنکه نقطه
 و بخود میکند تا خاک بر خفت و افکند
 که بود هوای خود و این علامت در آن است
 بدیده است از آنکه از آنکه نقطه
 چنانکه از آنکه از آنکه نقطه
 و از آنکه از آنکه نقطه
 و از آنکه از آنکه نقطه
 و از آنکه از آنکه نقطه

نقطه نادره در سیم

و هوا است در او سرور و او را سرور
 حتی روغن را که در فخر خود جویند و فخر
 جز را در روغن یک آب که در فخر
 و از آنکه از آنکه نقطه
 بنات و حیوانات بود و عام آنانی که اگر از آنکه
 و از آنکه از آنکه نقطه
 است که که خود را در فخر خود جویند
 از آنکه از آنکه نقطه
 لازم است که در فخر خود جویند
 و از آنکه از آنکه نقطه
 و از آنکه از آنکه نقطه
 و از آنکه از آنکه نقطه
 و از آنکه از آنکه نقطه
 و از آنکه از آنکه نقطه

نقطه نادره در سیم

نقطه نوا در سیم

کستال عازم برسد که آن کار بسیار است
 من بجا رسد بکنند سیرم که آن سیم
 که درم میرود و در عرض او را منع کشی
 از آن حرکت کردن که بسیار کار از آن
 مراد خود باز می ماند و مانند که حضرت
 شش و در سیم و نیز آن بود که این سیم
 بدوم یا اهل رود که در سیم و در آن
 نقطه و این سیم و نیز آن بود که این سیم
 انتقال هر سیم و این را سیم انتقال
 خوانند و چون این سیم را سیم انتقال
 از حرکت خود جدا برسد اما در کار
 خود سیم بکنند و کار سیم را سیم
 آنکه در سیم و این سیم را سیم
 سیم کار سیم و نیز آن بود که این سیم
 او را بداند اما بداند که سیم و کار دارد

نقطه نوا در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم

۹
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم

۹
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم

نقطه نوا در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم

نقطه نوا در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم

نقطه نوا در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم

نقطه نوا در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم

نقطه نوا در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم

نقطه نوا در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم

نقطه نوا در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم
 سیم و در سیم

مقدمه بر اربع تفاوت و رعیت متوسط
 و اعلا و ادله و این مورد در خروج و
 دخول و تفرقه و تنزیل بکار آید و خاک
 خلاف با آب می خورد در هر کجاست
 بود محض و کسب و استعلا با مد وانی را نیز
 سه صورت لازم آید افراط و اعتدال
 و تفريط و هر چند ترکش قضا اندر آید
 کرد در حد اعتدال و تعظیم بدان جهت
 این دو عنصر را همه سر کشتند و کوزه
 قرار دادند و در کوزه چینی است
 منقش است در آن و آن است الم
 خوانند و در بعضی آن نوشته اند
 وای خانه را بیت که اجتماع کلمه نامند جمله
 چون این عطر در آن جا می رسد و بایک
 آب در حمام نماند که حرارت آن

این دو عنصر را همه سر کشتند و کوزه قرار دادند و در کوزه چینی است منقش است در آن و آن است الم خوانند و در بعضی آن نوشته اند وای خانه را بیت که اجتماع کلمه نامند جمله چون این عطر در آن جا می رسد و بایک آب در حمام نماند که حرارت آن

در هر کجاست بود محض و کسب و استعلا با مد وانی را نیز سه صورت لازم آید افراط و اعتدال و تفريط و هر چند ترکش قضا اندر آید کرد در حد اعتدال و تعظیم بدان جهت این دو عنصر را همه سر کشتند و کوزه قرار دادند و در کوزه چینی است منقش است در آن و آن است الم خوانند و در بعضی آن نوشته اند وای خانه را بیت که اجتماع کلمه نامند جمله چون این عطر در آن جا می رسد و بایک آب در حمام نماند که حرارت آن

بیت بود و طوبی که مایه نفوذ است
 با سوسنة ترا بیه عمل شود و نیز چون
 در حمام باشد بایک سوسنة خاک در هم می آمیزد
 و در آن مورد سوسنة که در صورت
 دشن و راند البته استعانت او می شود
 که بقیه طبیبین و چون منوحه اول بود
 مذکور بود که آب میل بکند و بکند و
 جمله سوسنة زید و طوبی و بایک بود
 و بوی آن را کرده و بدین مایه و بوی
 آن را در سر لکنت و بقیه ال بود
 و حصول مطلوب استعانت او را ببرد
 حصول مایه و اعلا و اسب در صورت
 که در حمام باشد و اگر خلاف آن بود
 تاخیر و تعقیب میکند و حصول آن هر چه
 سوسنة ترا بیه و بایک است و چون
 در حمام باشد و اگر خلاف آن بود
 تاخیر و تعقیب میکند و حصول آن هر چه
 سوسنة ترا بیه و بایک است و چون

در هر کجاست بود محض و کسب و استعلا با مد وانی را نیز سه صورت لازم آید افراط و اعتدال و تفريط و هر چند ترکش قضا اندر آید کرد در حد اعتدال و تعظیم بدان جهت این دو عنصر را همه سر کشتند و کوزه قرار دادند و در کوزه چینی است منقش است در آن و آن است الم خوانند و در بعضی آن نوشته اند وای خانه را بیت که اجتماع کلمه نامند جمله چون این عطر در آن جا می رسد و بایک آب در حمام نماند که حرارت آن

اس و خاک متضاد بود الله و خلق
 فصل متضاد بود که خفا و غایب و شک
 اما اقامت نبات و حیوانات و حشرات و دریا
 موجود بود که ماده تنوع و رنگ است
 و علمای این مینویسند این را علم
 و احادیث و احادیث اندک اگر سلسله
 باشد غیر مطلقا اریسم و دوم بود
 لطیف و او عالم است و دوم و خود
 لیکن اینج دریم و رنگ و سبزه
 شود ملائکه و سبزه و رنگ
 حیرت و حیرت و حیرت و حیرت
 اول و دوم و درین صورت
 را می بیند که سبزه و رنگ
 ضربت و این سبزه و رنگ
 صبر و احکام است و این سبزه و رنگ
 مجموع و این سبزه و رنگ

روز مرد و مرد اید و تیره ملک و مفرود
 ای حق لوطه با در خانه انتهای باد
 وجود است و عدم خاک حول است صورت
 مرد و اید و مرد و اید و حریفه شکر
 است و مبدول این لوطه معلوم است و زود
 با وجود خاک است که محض معادن است
 در این خانه باسد و باقی ضرر نمایند
 و ملک و مفرود از افعال موانع محض
 و توحید است و با این فتنه زار حال ملک
 حریفه این لوطه در خانه مفرود باید که
 در این خانه نماند چه خاک دفع مفرود
 کند و مفرودت باز نماند و مفرودت
 بود و مفرودت ملک مفرودت است و لایق کند
 مفرودت مفرودت اما در محض دفع مفرودت
 بود و در این لوطه با وجود است و خاک و عدم
 مفرودت است و مفرودت و مفرودت

عظیم ہوا درم

Theriacal

[illegible]

دانا و صلا و ...
 خن و ...
 ...
 ...

[illegible]

علی کند حمد در درود و در عدم حور
 لازم است و وصف برودت و طریقت
 و در وصف او درنت توان نمود و لازم است
 سبک به سبک که سبک باید که سبک در همه احوال
 جوهر متوال الطبع کند و صفا و شفا
 روحی باید است از شرف صفا و شرف
 فصل بالاحسن در شرحه الی طبعه
 بود از صفا و شرف سبک شود و شرف
 آورد و از وطن و مکان و در افتادن
 اهل بیت و شرف در ادب و شرف
 از صفا و شرف سبک شود و شرف
 شود از صفا و شرف سبک شود و شرف
 صفا و شرف سبک شود و شرف
 دست برود و از صفا و شرف
 یا حقیقت باشد و از صفا و شرف

امیرالمؤمنین علیه السلام
وآله و سلم

کما عیبه استیادان کرد که نقطه و جوی
 معصای چه صورت است ایچنه لوان
 بوده باشد در افکار سال آینده مدکور
 و مطلوب را در فصل هم فال الحقیقه
 حول نقطه و اور جان هم منبر شود مانند
 کند ما خانه چهارم حکم کند برت دنیا
 فو قیما اندر خانه که به این خانه تنق
 دارد و حالیکه های دیگر ذکر کرده بود
 که نام دارد و به طایفه فنی است مادر
 سبب کرمی دقت است و فنی کرد
 طور و اگر در عرض بود که بر فنی و
 و رسیدن خبرهای حسن از و رید
 صاحب خبر را و عروسی و به و
 با سبب سبب معلق دارد و غلبه
 باز رسند و اگر درین نقطه علامت
 در نقطه است
 دلیلی بر این

نقطه و اور جان
 در خانه چهارم
 حکم کند برت دنیا

نقطه و اور جان
 در خانه چهارم
 حکم کند برت دنیا

نقطه و اور جان
 در خانه چهارم
 حکم کند برت دنیا

نقطه و اور جان
 در خانه چهارم
 حکم کند برت دنیا

دلیل تحقیق زن مکر حواس و فنی و
 با قیق بود که آب در خانه مطلوب
 خود است و چون طالب مطلوب در
 مطلوب را طالب غرور دارد و
 هم چون مطلوب که در این خانه باشد
 و هوای او بودند قدر گیرند و غیر
 الوحد شوند که نقطه و اور جان
 دهنده و روزی رساننده و جیات
 حسد و آینه نده است چون مادر
 به آب و است انبار و نقطه و اور جان
 مکر خایه اندر از صورت
 بسبب سبب است این سبب و حال
 و خارج شوند ما که داخل اندک
 رسد و چون به و را با هم
 کنی شود و در خارج بود الا

نقطه و اور جان
 در خانه چهارم
 حکم کند برت دنیا

نقطه و اور جان
 در خانه چهارم
 حکم کند برت دنیا

حاضر

المجلد
مسعودی
سنة ۱۱۱۱

1870

صحت نامه و در خانه اول ...
 به خانه که رسید آن کلان و عظمی و ...
 به اول مسجد بود و اول ...
 و آنجا در بود و عرض و ...
 در او موجود است ...
 صادق بود و نقد ...
 متقاعد علی ...
 اولاد ما ...
 میان ...
 و متقاعد ...
 و متقاعد ...
 و آن دو صورت ...
 باید بود ...
 خروج باید ...
 در خانه ...
 که ...

اینکه ...
 اینکه ...
 اینکه ...

اینکه ...
 اینکه ...
 اینکه ...

در احدی نشود و ...
 بالعدل ...
 بعضی ...
 و تبدیل ...
 خانه ...
 همه ...
 مسجد ...
 و چند ...
 اسکان ...
 نمایند ...
 احداث ...
 طلب ...
 بر طلب ...
 و اگر ...
 دوم ...
 مذکور ...

اینکه ...
 اینکه ...
 اینکه ...

و ش دیهاده و غنای از کند عیال و کمال
وزیرستان و خد مکاران و کمال
بد بود و زود خلاص شد و عیال
از عیال خلاص شد و غنی را از ناکه
چون عیال خلاص شد که این بود که عیال
چون عیال خلاص شد و این بود که عیال
که بود و چنان دست دهد که بدین
سود و کسب اندود و سارا اندود
اراد و در کارهای دیگر نیکو بود و
قرضت بکاردن که هرگز داده نشود
و منتفع اندوه مند و دیگر در دین
بدست آید و اگر بخت باز آید و کم شده
حاصل بود از آنکه عیال خلاص شد و کمال
سود و عیال خلاص شد و عیال
سود و عیال خلاص شد و عیال

و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد

و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد

و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد

و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد

و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد

آن حال احکام را ثابت کند و حکم کند
صورت و زینت و رحمت الله علیه
داخل در بخت و یافت و او در فقر
یافت و در اخلاص و عیال خلاص شد
مال را به ابرو داد و او را خلاص شد
امال خوانند و ایام السلام است
صاحب هم گفته است عیال خلاص شد
مسلمان و فقر و بود و حلال
و این یکی هم مردم و هم غلبه
اما عیال خلاص شد و عیال خلاص شد
ملک و طبع نادیده دارد و آن
و طبع و سر خلاص شد و عیال خلاص شد
و تلف کننده و دارنده و برنده
و عیال خلاص شد و عیال خلاص شد
کند و عیال خلاص شد و عیال خلاص شد

و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد

و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد
و عیال خلاص شد

[The page contains dense handwritten Persian text in Nasta'liq script, heavily obscured by numerous diagonal and horizontal scribbles and ink marks.]

[illegible]

و غرض اس از برای آن وقت دارم
که اول این در ترکیب نظر نفس بر وجه
که در وسط خاکستری شود و در شرف حاصل
یعنی صورت معدوم سازد که چون آن
رشته ترقی کرد صورت مغز در شرف
و جنبه ثبات رسید که به واسطه
آن حالت تولد و زمر که شدن حاصل
و چون از آن رشته ترقی کرد و در شرف
رسید و آن به خاص حاصل کرد و چون
وسط این کش رسید که به این طریق
حاصل کرد و قابل او اگر شد و از اینجا
ترتیب کرد و جهت خود را گرفت و خاک را
اول فرد آخر تر زدند و از خاک
نزدی آن که به صورتی بی برکت

بیوستا، دوتتر

۱۹۱۱

Handwritten signature or scribble.

طوبى لمن لا يملك

که سردور او کس

سازد

مسعود

۲۲

۱۰۰

1871

1

مدی کرد و چون حرم مدی کند روح خود
 درین مرتبه طالع او را که عالم ملکوت کند
 تمام کار او ملکوتی باز دهد و عالم حیرت
 و این را حقیقت خوانند و این در میان مصطفی
 حرم نور محمدی است که بسیار تعالی علیه السلام
 را احق کرد و درین عالم فانی بقدر الوهیت
 و از عالم اهل عالم نور رب یافت که نور حق
 در اظلمات بود و نور اشیای ظاهر در عالم
 معسر بود و در خفا ششم لابد است بر سر
 عارضی و در طبقات اصغر بر وجه عالم اولاد
 بر طهر و هویت چند حول شصت و یک
 و حیوت و طریقت و احکام اولاد بر طهر
 تنزیه و اشیای با الفعل و الی است و قی
 بیوه نافع و نیک طهارت و اشیای حیات

۱۶
ارسطو را خاصه

عملی

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

...

10

11



رحمہ اللہ علیہ قبضہ الہی راہ داخل ہوئی
و متصرف یافت اور اصحاب و دوستان
کہ خانہ کائنات و دنیا خیال عالم اور
دہم صاحب کہ خانہ منصب وغیرہ
و امور ملک و دینی اس کے ہاتھ میں
بیوت و محنت سب سے لڑا وہ نہ کون
اصحاب نفسی بہت نصابت کے مقرر
و مجلس خانہ اولیائے و قبضہ الہی
جناح کے سب سے دریافت و متصرف
خارج مطلق است و صاحب سیم نقل و
و حرکت و سفر و زیارت و فرستادہ
بہ اقرار سب و فہم و ادب و علم
نار و آب مطلق دارد و آب و نار
کے دو عنصر سیم کے گرد سے گردش
در سیم الہیہ است و ملاعت را

ب

Handwritten signature: *James M. Smith*

حکم موت تراب و فوت مکان
 انجام داده اند و فرج را بکشتن و قتل عالم اسرار و حصار عالم
 کاین حکم تراب است و عقده را اول
 مهر و انعام و کثرت کاین حکم تراب
 و چون انعام تراب فرج و حصار
 که خانه و خیم نیست بر اول غروب و اول
 طلوع و انعام تراب ظاهر است و موش خانه
 ختم شده و چون خمره تراب شود و خوف عالم اسرار و حصار و کثرت تراب
 و قتل تراب بکشتن و ختم تراب است
 و حالات جلد تراب و جلد تراب است
 مرغی که صاحب تراب و بیاض و مصلحت
 این ما و حصار و تراب که این مصلحت و خانه
 است و باید و چون مصلحت و تراب باشد
 معلوم است که باید اول خود را و حصار

میرزا محمد باقر از اسرار الهی استیلا یافته
دارد و عادت خود مطهران استیلا یافته
میکرد و دارد و در دین و دین

خاتم آنها باید لازم است هر چند که
معلوم شده بای پرستار وجود
عدم هر چون وجود و عدم و غیره
غم یا وجود آن و اشکال آنها و عدم
فعلش می نماید بعد از هر چه
باصحاب ذکر که هوادایم الا که
معلوم نبود و صورت اجساد
و کوهها یا آب است چون با وجود
نماند نیز اعداد است در کوه و در
نار است به خط خاک و در این
نشان از وضع است و خط خاک
و کوهها و اگر خط مادی است
و خط مادی و طبع کوه و خط
و در میدان صبح بود و زنی بکار

وجود و غیره از این باب در این عالم
نموده اند و خط این کوه و با خط این
نموده اند و عدم شود و خاک و عدم
نموده و خاک و عدم است و خاک و عدم
و خط است که خط آب و عدم
علت باشد آنست که از این خط از عدم
و لایت کند خط است و نمائند حصول
مطلوب یا با وجود یا عدم
از چهارم آنست که خط است و خط
و تفرع بود از این خط و خط
ضمیمه حال الحقیق که خط بود
در خانه است و لایت کند خط و خط
و خط است و خط که خط که خط
در این آستانه زود برسد و در راه

مردم زمان بخوش رگو تا مرزبان کردم بد چه بگویم یاد آن کردم
نایر خانه بدوشی ملنگ کرده با سر قفس نبود که تا ترک ایشان کردم

انشاء الله العظمی
 رسیده و اگر عطف خال بود حق حق
 در اینجا وطن ساختن است و مردم آمدن
 نه از دین و نه از عقیده و نه از مذهب
 آورده بود و ملک غایب داشتند
 ایام سال جدید و روزگار آید
 جمله را بشمارد از این عطف است و بنویسد
 و خردی و کار را از ما میباید از
 خلاف این بود بنویسد تا بعد از
 زیرا که این خانه انصاف است و انصاف
 چون در رسم و رسم بود بنویسد و در
 از رفتن مانع ننماید و در مکان و
 زمان را بماند و هر آن چه داند

۹
 ابراهیم
 باور
 و حسن
 آید انصاف
 خانه اسرار است

اندازد

اندازد و اگر عطف علوی را بخواند و نشان
 نیک و این حکم کار بود و آخرش از بود
 اگر در جهاد عطف خال بود از جهاد
 بود و ترک او بود درین خانه نشانی
 عطف هوا بود در جهاد عطف ما هم
 جمع بود و صورت بعضی از این بود حکم است و عطف مر است
 در طلب خای و میراث و احکام است
 و آب و سر و اگر عطف ناری بود خون
 حکم و صورت عطف و کسی که خوشی
 باید کرده و دین و کلمه و مال و زور و کلمه
 بنماید و اگر عطف عطف بود و در آن خانه
 چه باشد و دلیل کند بر اصل پیرو و حکم
 و زمانی و فرزندان و مردم پادشاه

و اما که عطف الهی است

و ان قدر از خود از حکم مطلق و علم
 نموده شده و عقلا نموده اند و تا شده
 از اینست که یکس تربیت از ابرار و حکم
 مطلق را می توان کرد که درین خانه که بود
 کرده که کسی ابد از وقت که می شود
 حق باشد تا این سرنگاه دارد و این
 عرو و سر و سبب است که در خون مطلق
 در خانه اعم هم بود لازم است بر از دنیا
 رطوبت اصل و شاقه را از عارضه
 و طبع از رطوبات سرد و جاف
 سرد است و رطوبت است که از دل آید
 سرد و قوی حالت چندی چون گوشت است
 غایبان و تحلیف و تعجیل و وقوف

نقطه

نقطه برادر اعم

و ان قدر از خود از حکم مطلق و علم
 نموده شده و عقلا نموده اند و تا شده
 از اینست که یکس تربیت از ابرار و حکم
 مطلق را می توان کرد که درین خانه که بود
 کرده که کسی ابد از وقت که می شود
 حق باشد تا این سرنگاه دارد و این
 عرو و سر و سبب است که در خون مطلق
 در خانه اعم هم بود لازم است بر از دنیا
 رطوبت اصل و شاقه را از عارضه
 و طبع از رطوبات سرد و جاف
 سرد است و رطوبت است که از دل آید
 سرد و قوی حالت چندی چون گوشت است
 غایبان و تحلیف و تعجیل و وقوف

سواد در منطق
در منطق سواد
در منطق سواد
در منطق سواد

دلیل ثبوت ضایع و کفر غافل بود
در انصراف سطران که بعد و مجبور بود
بنا بر آنکه سطران بل بدو اول است
که نایز که سطران بعد و مجبور است
ناید ثبوت است سطران در کرد و سطران
محکم که کار در کفر ثبوت و اگر سطران
سفر بود در وقت افتد سطران
که هر سطران که سطران ناید
بود و ما در عین الوجود بود دلیل
موج مطلق بود اما هر سطران که در وقت
مانند باها حیرت که از استخراج دهند
احکام مطلق از دخل و خروج و انکار
و صادر و ثبوت که سطران حاصل کرد

صورت

نظم سواد در منطق
در منطق سواد
در منطق سواد
در منطق سواد

نظم سواد در منطق
در منطق سواد
در منطق سواد
در منطق سواد

صورت سطران که در اول باشد
در کفر سطران که بعد و مجبور است
اول سطران که در اول باشد
و حاصل از سطران که بعد و مجبور است
و موده اند از سطران که بعد و مجبور است
در دخل بود ماید که سطران که بعد و مجبور است
که سطران که بعد و مجبور است
از ثبوت و دخل بود ماید که سطران که بعد و مجبور است
که سطران که بعد و مجبور است
بود ماید که سطران که بعد و مجبور است
تا احکام مطلق و سطران که بعد و مجبور است
قدم غافل بود و سطران که بعد و مجبور است
که سطران که بعد و مجبور است
حاکم مطلق و سطران که بعد و مجبور است
حاکم مطلق و سطران که بعد و مجبور است

نظم سواد در منطق
در منطق سواد
در منطق سواد
در منطق سواد

و ظهور احوال مسلم عدم عین هو الیه
اما فعلی ال است بر وقوع حالت چند جن
شعری و خوف از طر و تزلزل و اموال
مورثه و ظهور و فاسد و وقوع خسارت
تسبیب دلا لا س خانه منتهی الدوران
برابر بر وجه معوق و معوق احاطه خوف
به اکسید و اگر این خط به که انتهای
لابد است بر طلب فغان و اسوال نور
و مطالبه گشت و زرع و شکار و انجمن الهام
لازم است اوست خانه و کل مسرت
چه که صاحب اثر است از هر حیوان
مرکز احداث شود که حد است
و نمودار دوم وضع و در مقام

[illegible][illegible]

سید احمد علی

[illegible]

دو دو تا و شش و هشت و ده
نکته در مجموع حاصلی
۱۰۳ نام از شکله
مردود و شش ساله و آن را تمام کرده

اسماء بنت عبدالمطلب

Preside
Deborah

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

[illegible]

میرزا ابوالحسن علی
ابن میرزا محمد علی

محمد بن عبد الله
عبد الله بن محمد
محمد بن عبد الله
عبد الله بن محمد
محمد بن عبد الله

و اما صاحب دار اصراف و هندی لایمک دارد
شود و افکارش که مادی و دینی برینست
و از هیچ شکل دینی در میان هیچ احدی
و باز چون حال کنونی و حال لایمک در دین
خانه نماند و آب او منهدود و اگر این
مسلک که این انتباه بدستار را حفظ عظیم بود
قدار حفظ فرستد بر حال منهدود که نماند
مات است غلبه کند و هوای که مادی روح
صوم است صوم کرد و دلیل علی قوتش بود
و اگر به پیش منهدودان نبرد مادی است
کار هر سود که حق غیبت خاک امانت
و فانی و غفرانی نیکه بودی همی حلال
نیکه در شمع منهدود است اگر ابراهیم
نیکه دارند در همه اوقات مسلک اگر در

18

[illegible]

مهر بنمود در دوام ماسد و مسکنه باد
مجم و ششم خواهد بود و وسط مهر علوی
وقت کردی یافیه و بکره نازیر علی شده
لازمه و دفع کثافت و دفع احوال
حکم مطلوب و حصول مطلوب کند و

حکم مطلوب و حصول مطلوب و مقصد کند و چون
الکس در دهم باشد در بنات و لا و اسهل شود و از حدت نادیده
هو او شود و خدا بدو دلالت کند و تمام
و مدعیان را در مقبول افتد و اگر اجتهاد را

[illegible]

این کتاب در دسترس
 از مکتب علمیه است
 الفیاض
 در دسترس است

باب سیم در حرکت نقطه آ ۲
در مرکز باشد

نقشه خلاف بود که صورت سید با سیم
در میان حرکت نقطه آ ۲ در مرکز باشد
و سیم است بر خط فصل فصل اول
بالا المحقق کرده چون نقطه آ ۲ سید بود
نقشه اول و دلاله کند بر کسی که از خط
باز منور یا احوالی خاص سید و بیرون
رفت از مقام یا از حال زنی یا حاجتی
که چون سیم اما اگر آن نقطه آ ۲ را نشان
حکم کنند سیم شده و اگر بخند و بر شوش
صاحب صنف و اگر نقطه آ ۲ باشد لا اله الا الله
کند که از کسی پرسد که او را چگونه بود
و مراد رسد و با مردمان صحیح بود و خانه
بگرد و اگر در سیم نقطه آ ۲ باشد
کند بر زبان حامد و کسی که در پی کسی دیگر

باشد

در مرکز باشد
در مرکز باشد
در مرکز باشد

باشد و بر طلب زوایم و جواهر که در پیش
عمر کرده باشد یا در میان زوایم که در پیش
باشد و اگر نقطه آ ۲ باشد و در میان سیم

و آن صورت که در سیم باشد او را
و اگر نقطه آ ۲ باشد صورت دوم
نقشه باشد و اگر نقطه آ ۲ باشد
نقشه بود و اگر آن سیم بود و در آن
نقشه دیگر حکم بر آن نشانی بود تا انتمالی
اینجا که سیم بود در نقطه آ ۲ و حاکم
و حکم که از او کند این کلام چون
در خانه اول سیم بود لازم است که
و الطاف بود که در طاعت بود
و مالی صنف دال است بر تنه و تقاضا
اشیا و بر آمدن بنیاد و رفع قریه
باشد که نقطه آ ۲ در آن باشد

و در خانه اول سیم بود لازم است که
و الطاف بود که در طاعت بود
و مالی صنف دال است بر تنه و تقاضا
اشیا و بر آمدن بنیاد و رفع قریه
باشد که نقطه آ ۲ در آن باشد

در مرکز باشد
در مرکز باشد
در مرکز باشد

از این جهت که اگر در دهم

نقطه کند از حد اعتدال هر دو روز و اگر حد
 در صورت خاک از بیم باطل است
 بود در نزد نقطه اعتدال چون آن نقطه در
 انتها یا بدو در صورت منتهی در دهم
 بود حد خود خاک و در دهم و از بیم
 در دهم کلی و از دهم و در دهم و از بیم
 و در اعیان و اتم و اگر در خلاف مذکور بود
 حکم بر حکم کنند فصل پنجم
 اگر نقطه است بهر دو در دهم و در دهم
 مایه و در دهم که در دهم و در دهم
 دارد از حرکت خود در آن و برادران
 رسد و غم از این نقطه بود و مانند که کند
 مضروب بود چون در سینه و انگشتی
 که به بیضی دارد و اگر نقطه مایه
 بود دلالت کند بر تلف شدن مال

فصل پنجم در دهم

کرمه

کرمه کم رسد و اگر نقطه خاک و دلیل بود
 کرمه مال از حوسن و پدر و برادر
 خواهد رفت و حرکت که بر جانب بود
 و تنها کند مقصود طلبه و در آن
 تا عرض حاصل شود در طول و عرض کند
 بر مثال مذکور تا حکم حاصل شود پس اگر
 نقطه منتهی بود در دهم و از بیم
 ندارد نقطه خانه منتهی که کدام است
 خانه منتهی بود و حاصل بود حکم کند
 که شوال از عاقبت سر خود میکند اگر نقطه
 بود و در حاشیای دهم و اگر نقطه بود
 بود و اگر خاک بود از بیم بدین مثال
 و شال و از بیم بدین و یا غیره که از
 سر نقطه در خانه شال است اگر چه جوان

از این جهت که اگر در دهم

و در آریه و صف و کف دریا و آکن
 نقطه را با جان امر ای کتی به بود دلات
 کند بر عاقبت کار که امید دارد و در
 و می نماید و نیز و کجاست که در آن
 و می نماید و نیز و کجاست که در آن
 کند و از صورت در آن کوش و در
 چون ضابطه و تخت و دلات کند و نیز
 خانه چون بطل و قمار که در آن
 اگر سکه و آت ای کجاست که در آن
 شدن هر که در آن آت ای کجاست که در آن
 و از جای کای و نیز دلت ای کجاست که در آن
 او که در آن کجاست که در آن
 و آن که در آن کجاست که در آن

و در آریه و صف و کف دریا و آکن
 نقطه را با جان امر ای کتی به بود دلات
 کند بر عاقبت کار که امید دارد و در
 و می نماید و نیز و کجاست که در آن
 و می نماید و نیز و کجاست که در آن
 کند و از صورت در آن کوش و در
 چون ضابطه و تخت و دلات کند و نیز
 خانه چون بطل و قمار که در آن
 اگر سکه و آت ای کجاست که در آن
 شدن هر که در آن آت ای کجاست که در آن
 و از جای کای و نیز دلت ای کجاست که در آن
 او که در آن کجاست که در آن
 و آن که در آن کجاست که در آن

دلت ای کجاست که در آن
 و در آریه و صف و کف دریا و آکن
 نقطه را با جان امر ای کتی به بود دلات
 کند بر عاقبت کار که امید دارد و در
 و می نماید و نیز و کجاست که در آن
 و می نماید و نیز و کجاست که در آن
 کند و از صورت در آن کوش و در
 چون ضابطه و تخت و دلات کند و نیز
 خانه چون بطل و قمار که در آن
 اگر سکه و آت ای کجاست که در آن
 شدن هر که در آن آت ای کجاست که در آن
 و از جای کای و نیز دلت ای کجاست که در آن
 او که در آن کجاست که در آن
 و آن که در آن کجاست که در آن

دلت ای کجاست که در آن
 و در آریه و صف و کف دریا و آکن
 نقطه را با جان امر ای کتی به بود دلات
 کند بر عاقبت کار که امید دارد و در
 و می نماید و نیز و کجاست که در آن
 و می نماید و نیز و کجاست که در آن
 کند و از صورت در آن کوش و در
 چون ضابطه و تخت و دلات کند و نیز
 خانه چون بطل و قمار که در آن
 اگر سکه و آت ای کجاست که در آن
 شدن هر که در آن آت ای کجاست که در آن
 و از جای کای و نیز دلت ای کجاست که در آن
 او که در آن کجاست که در آن
 و آن که در آن کجاست که در آن

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

[illegible][illegible]

نموده از وی شکیبایی و بیکیلی آن در وقت
بودند در وطن و هر دو در وقت یکدیگر
و نیز در آنکه هر یک از آنها در وقت خود
از او نیکو رسد و راحت یابند

خوشنمایید و از خواهر و برادر
شهره و آنکه از دریا خیزد و در میان
و آنکه بر دریا نشیند و در آنکه
چون نظم کاشتم آنها باید که
اندر کایه رودت ایضا محاذ جوار
عارضی چیز مدکور و صنف بطور
نامع مکنند لایم است ظهور و ظهور
تجلی و ظهور اعراض و مکرر و مکرر
و نه اینج آن حادث شود و امکان کل برآورد

اندر
نظم

نموده از وی شکیبایی و بیکیلی آن در وقت
بودند در وطن و هر دو در وقت یکدیگر
و نیز در آنکه هر یک از آنها در وقت خود
از او نیکو رسد و راحت یابند

نموده از وی شکیبایی و بیکیلی آن در وقت
بودند در وطن و هر دو در وقت یکدیگر
و نیز در آنکه هر یک از آنها در وقت خود
از او نیکو رسد و راحت یابند
خوشنمایید و از خواهر و برادر
شهره و آنکه از دریا خیزد و در میان
و آنکه بر دریا نشیند و در آنکه
چون نظم کاشتم آنها باید که
اندر کایه رودت ایضا محاذ جوار
عارضی چیز مدکور و صنف بطور
نامع مکنند لایم است ظهور و ظهور
تجلی و ظهور اعراض و مکرر و مکرر
و نه اینج آن حادث شود و امکان کل برآورد

از این مری و معوت صبح هر سال
 که به شمس مهر شود روز سه شنبه در این
 خانه سرگردان شده و فرج حاصل
 اول از این مری و معوت صبح هر سال
 عیال سال و نیم را این مری و معوت
 و سر دم را از مری و معوت صبح هر سال
 دوم سال مری و معوت صبح هر سال
 مری و معوت صبح هر سال و معوت
 چهارم را از مری و معوت صبح هر سال
 حول مری و معوت صبح هر سال
 مری و معوت صبح هر سال و معوت
 نماند و این مری و معوت صبح هر سال
 اقوی باشد مری و معوت صبح هر سال
 اما مری و معوت صبح هر سال و معوت
 طلوع عیار است از مری و معوت صبح هر سال

از این

از این مری و معوت صبح هر سال
 که به شمس مهر شود روز سه شنبه در این
 خانه سرگردان شده و فرج حاصل

از این مری و معوت صبح هر سال
 که به شمس مهر شود روز سه شنبه در این
 خانه سرگردان شده و فرج حاصل
 اول از این مری و معوت صبح هر سال
 عیال سال و نیم را این مری و معوت
 و سر دم را از مری و معوت صبح هر سال
 دوم سال مری و معوت صبح هر سال
 مری و معوت صبح هر سال و معوت
 چهارم را از مری و معوت صبح هر سال
 حول مری و معوت صبح هر سال
 مری و معوت صبح هر سال و معوت
 نماند و این مری و معوت صبح هر سال
 اقوی باشد مری و معوت صبح هر سال
 اما مری و معوت صبح هر سال و معوت
 طلوع عیار است از مری و معوت صبح هر سال

از این مری و معوت صبح هر سال
 که به شمس مهر شود روز سه شنبه در این
 خانه سرگردان شده و فرج حاصل
 اول از این مری و معوت صبح هر سال
 عیال سال و نیم را این مری و معوت
 و سر دم را از مری و معوت صبح هر سال
 دوم سال مری و معوت صبح هر سال
 مری و معوت صبح هر سال و معوت
 چهارم را از مری و معوت صبح هر سال
 حول مری و معوت صبح هر سال
 مری و معوت صبح هر سال و معوت
 نماند و این مری و معوت صبح هر سال
 اقوی باشد مری و معوت صبح هر سال
 اما مری و معوت صبح هر سال و معوت
 طلوع عیار است از مری و معوت صبح هر سال

عالم را میباید و در غایت دیگر که باشد
در هر دو اندک با هم می شود
در هر دو اندک با هم می شود
در هر دو اندک با هم می شود
در هر دو اندک با هم می شود

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

عالمی است که در این عالم
 همه چیزها را در دست خود دارد
 و هر که خواهد که در این عالم
 به سعادت و شادمانی برسد
 باید که در این عالم
 به طاعت و بندگی او بپردازد
 و هر که خواهد که در این عالم
 به عذاب و سزا بپردازد
 باید که در این عالم
 به گناه و عصیان او بپردازد
 و هر که خواهد که در این عالم
 به جنت و بهشت برسد
 باید که در این عالم
 به طاعت و بندگی او بپردازد
 و هر که خواهد که در این عالم
 به عذاب و سزا بپردازد
 باید که در این عالم
 به گناه و عصیان او بپردازد

و دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

و در این عالم که در دست خود دارد
 همه چیزها را در دست خود دارد
 و هر که خواهد که در این عالم
 به سعادت و شادمانی برسد
 باید که در این عالم
 به طاعت و بندگی او بپردازد
 و هر که خواهد که در این عالم
 به عذاب و سزا بپردازد
 باید که در این عالم
 به گناه و عصیان او بپردازد
 و هر که خواهد که در این عالم
 به جنت و بهشت برسد
 باید که در این عالم
 به طاعت و بندگی او بپردازد
 و هر که خواهد که در این عالم
 به عذاب و سزا بپردازد
 باید که در این عالم
 به گناه و عصیان او بپردازد

و دیگر

والرمضان

[illegible]

فصل دوم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

محمد بن عبد الله بن محمد

که گفت رتبه منزل شده ایمن با چو اسب برکاد بزم نامه که گفت از سر
 حاکم قبل از این اگر او را به آنکه به علم
 در این خانه ای که است که از سر فرزند است
 او را به علم و طبع است که علم و طبع
 در وقت انهای طبع تربیه در و از ان زمانه
 فصل اول فصل اول فصل اول فصل اول
 شمره بدو که چون طبع خاک را اول کرد
 دلالت کند بر معدن و حره ای که در او
 بسیار بود و تا یک و شصت که اند
 که دو حوض در معدن بود اول در حوض
 زرد دلالت کند و دوم از حوض سبز
 دلالت کند و دوم از حوض سبز
 آهن دلالت کند اما این طبع حوض و از آن
 بسته است که حوض خاک را حق که بسته
 آفریده است و حوض آب بسته است که قابل

مکان دارد تا مدتی بماند و قرار گیرد تا
 عناصر مزاج پذیرد و از آن صورتی
 و جود پیدا کند و نور محض الهی از طالع
 که مرتق را چون جان که آن نور رسد که از
 کره ناره و هوادری میگذرد و کره آب
 می رسد منتها اند که نفس باز گردد و بهر
 عنصر که رسد مرکب شود تا لیکن اجتماع
 عناصر که گفته شد مرکب شود تا با اجتماع آن
 نور طالع در هوا ظاهر گردد و چون در
 شش از کره اثر میگذرد و با رطوبت رسد
 و باز گردد به پیش رسد پس آن نور در آن
 اثر رسیده مانند آنچه لطیف بود که در
 وجود آن هوا که پیش می رسد و آن نور حکم
 لطافت در ملکات مزاج میگذرد و هوا
 و آب و سرسبزید و تا بدان طالع مزاج

موالید

موالید تولد کند و آن نور که او را
 ایستاده میخوانند سبط است و در کتاب
 مکرر در مکتب هر چه در طالع مزاج غنیمت
 و نور مطلق و صیقلی است که کل حواس
 معلوم گردد و نور مزاج حاصل شود تا آن
 نور که حاصل شود چون ورده باشد چنانکه
 ناطق بالایه که میگوید که آن نور که در
 جسم رسد که از آن نور که در جسم رسد
 و چون مرکب شود و مکتب بدید آمد که نور
 چنان باشد و آن نور فیض الهی است که متصل
 که او را روح حق میگویند و از حد پروردگار
 تا اسطیق نور علیها بعد از آنکه در سیرای معلوم
 حسان است که کسم خط نور است در خانه ناره
 بانا متصل شود و در طالع مزاج در میان بر او

و از مزاج

صورتی که در شود چون صورتی که
 بود میان آن و غرض بسته است که
 و در یک سه از طریق آن حرفی بود که
 و در طبع آن غرض است و در آن
 از آن که جوهر علوی دارد و جوهر
 فی که جمال از آن که با طبع است
 باقیه است با مردم بر آن که جوهر
 و در آن که با روزان حاصل بود که
 و غایب با هر که جوهر علوی است
 این کلام حق تعالی که در اول
 که خیر ما را پس از آن بر حق تعالی
 و از طبعی بود و در حق تعالی
 محاربت با هر که جوهر علوی است
 این کلام حق تعالی که در اول
 که خیر ما را پس از آن بر حق تعالی
 و از طبعی بود و در حق تعالی
 محاربت با هر که جوهر علوی است

که در آن که جوهر علوی است
 که در آن که جوهر علوی است

که در آن که جوهر علوی است
 که در آن که جوهر علوی است

خط فاکت در اول
 صورتی که در شود چون صورتی که
 بود میان آن و غرض بسته است که
 و در یک سه از طریق آن حرفی بود که
 و در طبع آن غرض است و در آن
 از آن که جوهر علوی دارد و جوهر
 فی که جمال از آن که با طبع است
 باقیه است با مردم بر آن که جوهر
 و در آن که با روزان حاصل بود که
 و غایب با هر که جوهر علوی است
 این کلام حق تعالی که در اول
 که خیر ما را پس از آن بر حق تعالی
 و از طبعی بود و در حق تعالی
 محاربت با هر که جوهر علوی است
 این کلام حق تعالی که در اول
 که خیر ما را پس از آن بر حق تعالی
 و از طبعی بود و در حق تعالی
 محاربت با هر که جوهر علوی است

خط فاکت در اول
 صورتی که در شود چون صورتی که
 بود میان آن و غرض بسته است که
 و در یک سه از طریق آن حرفی بود که
 و در طبع آن غرض است و در آن
 از آن که جوهر علوی دارد و جوهر
 فی که جمال از آن که با طبع است
 باقیه است با مردم بر آن که جوهر
 و در آن که با روزان حاصل بود که
 و غایب با هر که جوهر علوی است
 این کلام حق تعالی که در اول
 که خیر ما را پس از آن بر حق تعالی
 و از طبعی بود و در حق تعالی
 محاربت با هر که جوهر علوی است
 این کلام حق تعالی که در اول
 که خیر ما را پس از آن بر حق تعالی
 و از طبعی بود و در حق تعالی
 محاربت با هر که جوهر علوی است

نظم خانہ دراول

[illegible]

برود که جانبی عن او و سوار که او
بیار او و سوار برود و قیاس اندک با او
و یک مطلق و از جهت و لا بد معلوم که خاک
کشت حاصل است تا با جهل نفس که او
معلوم و در عین افران بیرون عین
قبض تا افران را که فعلیت خود را با سازد
و خاک اندک عین از عین
قوت تا که خاک در کنت طبیعت شروع یافته اند
قوت تا که که اینجا جاذبه جذر تا که
محموظ دارد تا با صفت نهض نماید و اگر حال
معلوم که تا تمام بود هر سه معلوم را محمول
بماند و در حوضه نماند و شایان صدور است
که انکشاف در حوضه صدور رخ نماید
و از وضع که در ترکیب و اقل است
لازمه عدم بقا باشد بخلاف معاد

بجای خود در
خون در آن
سجده ای که
در آن

از کلام حق تعالی

که در این دولت بر پیش پستان و کشتن
 خطی که بر زمین باشد و خا خا را
 که بخت پرند و در سگ شاه و ارد
 و کارهای بد از آن تخیل در مار و ممل
 شدن و در میان مرغ طایر شود از
 مدی این خط که در آن خانه است و بانی
 دهد در کارها و دیگر خانه ای را
 هر باند و نشانی که در کار و در خانه
 خط سانی تر بود که بد بود الا
 یک خط که در خلق را رسوخند
 نه حق این و هر امان نگاه دارد
 و محرم کلام از حقایق که در او را
 نداند این کلام حق خط خا را
 بود در خانه هم لازم است الهام
 هر وقت عاقل و فقیه بود و آت

در بیان حقایق
 از کلام حق تعالی
 که در این دولت
 خطی که بر زمین
 که بخت پرند و در
 و کارهای بد از آن
 شدن و در میان مرغ
 مدی این خط که در آن
 دهد در کارها و دیگر
 هر باند و نشانی که در
 خط سانی تر بود که بد
 یک خط که در خلق را
 نه حق این و هر امان
 و محرم کلام از حقایق
 نداند این کلام حق
 بود در خانه هم لازم
 هر وقت عاقل و فقیه

در حقیقت

که در این دولت بر پیش پستان و کشتن
 خطی که بر زمین باشد و خا خا را
 که بخت پرند و در سگ شاه و ارد
 و کارهای بد از آن تخیل در مار و ممل
 شدن و در میان مرغ طایر شود از
 مدی این خط که در آن خانه است و بانی
 دهد در کارها و دیگر خانه ای را
 هر باند و نشانی که در کار و در خانه
 خط سانی تر بود که بد بود الا
 یک خط که در خلق را رسوخند
 نه حق این و هر امان نگاه دارد
 و محرم کلام از حقایق که در او را
 نداند این کلام حق خط خا را
 بود در خانه هم لازم است الهام
 هر وقت عاقل و فقیه بود و آت

در بیان حقایق
 از کلام حق تعالی
 که در این دولت
 خطی که بر زمین
 که بخت پرند و در
 و کارهای بد از آن
 شدن و در میان مرغ
 مدی این خط که در آن
 دهد در کارها و دیگر
 هر باند و نشانی که در
 خط سانی تر بود که بد
 یک خط که در خلق را
 نه حق این و هر امان
 و محرم کلام از حقایق
 نداند این کلام حق
 بود در خانه هم لازم
 هر وقت عاقل و فقیه

سید علی حسینی

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
مخرجاً من كل شئ

اشعار و انکس کلامه است و ای لاله ای

سبب است و درین آیه آن معجزان

میراد علی لیلیت من معلوم شد که خود

نبت دیر آفتاب قدم از حرم

سفر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

سفر دیگر نتواند بود و این حد است

این قول است که ناسی و صدی اما اگر

این نظم را کس میسر شود بپندار

و بعد از آنکه در بعضی از اینها

[illegible]

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

10/11

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

الكتاب في معرفة الحروف الهجائية

بعد از آن نیز از جهت مرضی بدست

باشد چنانچه در حدیث آمده است

اما اگر از این مذهب
دفاع از اسلام شود

دارالکمال

۱۷۱۵
مشتی
۱۷۱۵

22.

وَقَدْ رَفَعْنَاكَ إِلَىٰ آثَارِ الْفَوْزِ

۱۰۰

۲۹۱

البر
س
تود
ن

104

63
46
1

18

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

این فرشته است
 یا غایت درگاه
 حای دعا و درگاه
 آن فرشته است
 دوقلمنی است
 در آن دعا و درگاه

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة
والحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

وفاقیہ کے لئے ایک کتاب لکھی گئی ہے
میں نے اسے اپنے ہاتھ سے لکھا ہے
اس کا نام "تاریخ الفیہ" ہے
میں نے اسے اپنے ہاتھ سے لکھا ہے
اس کا نام "تاریخ الفیہ" ہے

1000

[illegible][illegible]

مکتبہ دارالعلوم دیوبند
عنوان: قرآن و تفسیر
مکتبہ دارالعلوم دیوبند
طبعی دارالعلوم دیوبند
کریم آباد



1-11
111
11-5
11-1

Handwritten text in Persian script, likely a library stamp or inventory record, mentioning "کتابخانه" (Library) and "تاریخ" (Date).

Handwritten Persian script, likely from a manuscript or document, showing several lines of text. The ink is dark, and the paper appears aged and slightly stained.

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
مكتوباً في كتاب واحد
مجمعاً على لغة واحدة
مفهوم على جميع القلوب
مبين على جميع العقول
مبين على جميع الأحوال
مبين على جميع الأزمان
مبين على جميع الأماكن
مبين على جميع الناس
مبين على جميع المراتب
مبين على جميع الدرجات
مبين على جميع العوالم
مبين على جميع السموات
مبين على جميع الأرضين
مبين على جميع البحار
مبين على جميع الأنهار
مبين على جميع الجبال
مبين على جميع النباتات
مبين على جميع الحيوانات
مبين على جميع المخلوقات
مبين على جميع الكائنات
مبين على جميع الوجودات
مبين على جميع العوالم
مبين على جميع السموات
مبين على جميع الأرضين
مبين على جميع البحار
مبين على جميع الأنهار
مبين على جميع الجبال
مبين على جميع النباتات
مبين على جميع الحيوانات
مبين على جميع المخلوقات
مبين على جميع الكائنات
مبين على جميع الوجودات

Handwritten text in the top right corner, possibly a title or address, including the word "Camus".

